

وله

فنزود آتش من آب را خبر ببرید
اسیر میبردم غم ز کافرم بخرید

وله

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
یکدست جام باده و یکدست زلف یار
رقصی چنین میانه میدانم آرزوست
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گردشهر
کز دیو و دد ملولم وانسانم آرزوست
گفتند یافت می نشود جسته ایم ما
گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا برو
گفت آنچه یافت می نشود آنم آرزوست
آن گفتنت که بیش مرنجانم آرزوست

وله

نانلعزی که زخون راه پس و پیش ترست
آدمی دزد ز زر دزد کنون بیشترست

وله

خنگ آن قمار بازی - که بباخت هر چه بودش
بماند هیچش الا - هوس قمار دیگر

وله

چه غم داری چه کم داری اگر سوزی اگر سازی
که عاشق چون گیالینجا بیابان در بیابانست

نقد نو - بر حواشی ناصر خسرو

بقلم آقای میرزا حسین خان مسرور اصفهانی

چندی قبل بشارت طبع دیوان ناصر خسرو که یکی از ارکان شعرای فارسی است منتشر و کتاب مزبور با بهترین طبع و مزایا در دسترس عشاق ادب گذاشته شد - چیزے که بیشتر از همه باعث خرسندے بود دقت کامل جمعی از ادبا و علما بود که فی الواقع دیرگاهی اوقات گرانبهای خویش را صرف رفع اغلاط و تحریفات آن کتاب نموده بودند - پس از انتشار کتاب معلوم

شد که از بس دیوان مذکور دستخوش اغتشاش بوده هنوز قسمتی از ابیات آن نا تندرست مانده و بزیور کمال صحت آراسته نشده است . معذک زحمات آقایان مصححین آن شایان تقدیر است چه قسمتی از کتاب را روشن ساخته خدمتی مهم بادیات فارسی فرموده اند ولیکن چیزیکه این کتاب را بحد اعلا امتیاز نائل ساخته مقدمه و دیباچه ایست که در شرح حال و زندگانی حکیم ناصر خسرو و خصوصیات عصر او بقلم محقق فاضل و استاد کامل آقای تقی زاده مدظله تنظیم و ملحق بدیوان شده است .

راستی این دیباچه بقدری بلیغ و شیوا فراهم شده است که نگارنده سطور از ذکر میحاسن و رسائی او عاجز و از تصور خویش در ادای دین حقگذاری شرمنده است .

نگارنده محض اینکه در این خدمت ادبی سهیم بوده بحد خود وظیفه ادب دوستی را انجام داده باشد در ضمن مطالعه دیوان و حواشی آنچه بنظر قاصرم میرسید یاد داشت نموده برای مزید اطلاع منتشر نمود .

(۱) صفحه ۷ - سطر ۱۵ - آنجا هنربکار و فضایل نه خواب و خور (آنجا عبارت از سران دیگر است) مصحح محترم هنر را بخرد تبدیل فرموده اند - و حال آنکه در آخرت خرد بکار نیست و هنر انب است .

(۲) صفحه ۱۰ سطر ۱ - چو مست خفت ببالینش بر تو ای هشیار - مزن گزافه بانگشت خویش پیکان را - در این شعر مصحح محترم - پیکان - را به پنگان (فنجان) تصحیح کرده اند و مصراع دوم را کنایه از سرود یادمستان دادن - پنداشته اند - و حال آنکه پیکان صحیح و نظیر مشت بدرفش زدن است - زیرا در بالای این شعر میگوید :

اگر شراب جهان خلق را چومستان کرد
تو شان رها کن چون هوشیارمستان را

- پس در این شعر نمیگوید - اگر مست خوابش گرفت تو او را ببالینش ببر - پس اگر چنین تصحیح میشد اولی بود :
- چو مست خفت زبالینش برشوای هشیار (یعنی از او دور شو) در اینصورت مصراع دوم نیز روشن میشود -
- (۳) صفحه ۲۵ سطر ۱ - وز قیاست بوریا گر همچو دیبا باف نیست - - قیمتی باشد بعلم تو چو دیبا بوریا - دیبا باف نیست - را دیبا باف پس - دانسته اند در صورتیکه دیبا باف فاعل دیبا است و با بوریا قابل مقایسه نیست - مگر اینکه بگوئیم بافتیست - یا - بافته است - یعنی بافتنی است -
- (۴) صفحه ۲۵ سطر ۱۷ - خوب دیبائی طرازیدم حکیمان را کز او - تا قیامت مر سعادت را نیند کس جزا - تصحیح کرده اند - جز سعادت را نیند کس ردا - گذشته از خود مصراع که باز محتاج تصحیح است ردا در این قصیده یکبار قافیه شده اولی قبا است - چه دیبا را بیشتر قبا میکرده اند - چنانچه ناصر میگوید: نه یکی بپهنر و فضل که دیباش قباست
- (۵) صفحه - ۲۶ - سطر ۶ - ز نهار بتوفیق بهانه نیکنی زانک - مغرور نداری چنین خردو کلان را - تصحیح نموده اند - معذور ندارے تو چنین خردو کلان را اولی معذور ندارند بدین خرد و کلان را می باشد چه بدین اشاره بهانه است
- (۶) صفحه - ۲۶ - سطر ۱۰ - پنجم زره دست بساوش که بدانی - نرمی و درشتی چو زخر خارگران را - تصحیح فرموده اند - نرمی و درشتی خزو خار خلان را - متن اقرب بصواب است باصلاح گران بگزان - چه در اینصورت معنای شعر چنین می شود - حس پنجم حس بساوش (لامسه) که بتوسط آن بدانی نرمی و درشتی را آنچنان که خز را از خارگزان تشخیص میدهی در اینصورت که (چو) بجمله اضافه شود خود عبارت مستقلی است و مبین

جمله قبل - گذشته از آن از متن دور نشده‌ایم و گران بگزان با نقطه اصلاح شده است

(۷) صفحه ۲۸ - سطر ۸ - از مصحح فوت شده - شعر چنین است -

چرا پس چون هوا کورا بقهر از سوی آب آرد -

بساعت باز بگریزد بسوی مولد و منشأ -

این شعر ناصر برای اثبات جاذبیت جزء بسوی کل نوشته ولی بدین صورت

چرا پس چون هوا گیرد بقهر از سوی آب اندا (اندا - شبم)

بساعت باز بگریزد بسوی مولد و منشأ - در اینصورت معنی معلوم است

(۸) صفحه - ۳۲ - سطر - ۱۸ - این کیست که نامهایش برگفتی - گرویش

نه مگر تو با سما - این شعر در این قصیده از بحر خارج است چه قصیده

بحر قریب و مطلع آن اینست :-

ای پیرنگه کن که چرخ برنا پیمود بسی روز گار برما

و شعر فوق (این کیست) بیبحر هزج است (مفعول مفاعیلین)

با وجود این مصحح محترم آنرا از بحر قریب خارج ساخته بیبحر هزج اصلاح

کرده اند - باین صورت : *شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

این کیست که گفتی تو نامهایش برگرفت (یا فتنه) نهی تو مگر باسیا

در صورتیکه شعر مزبور متعلق باین قصیده نیست و از جزو قصیده‌ای

است که در صفحه ۱۷ - ۱۸ با این مطلع ضبط شده :

نیکوئی چیست و خوش چه ای برنا

و این قصیده بیبحر هزج است بعلاوه جای این شعر در آن قصیده خالی

و بسیار واضح و جلی است - البته می توان شعر مذکور را در بین اشعار ذیل

که متعلق به آن قصیده است یافت - چه مطلب آنها قریب یکدیگر است چنین :

تا نام کسی نخست ناموزی در مجمع خلق چون کنیش آوا
 از نام به نام-دار ره یابد چون عاقل نیز هش بود جويا
 خرسند مشو بنام بی معنی نام تهی است زی خرد عنقا
 سوے همه چیز راه بنماید این نام رونده بر زبان مسا

(۹) در صفحه ۲۰ سطر ۴- بقول ماه دی آبی کیان آن باشد ولاغر -
 نیاساید همه روزو برآما سد چوسند آنها - در این شعر کیان آن را - که
 سارے باشد - اصلاح فرموده اند - که یازان باشد - یا تازان باشد بمتن و
 صواب اقرب است .

(۱۰) صفحه ۳۳ - سطر ۳ - برکنج نشست کرد حجت -- این مصراع را
 حجت زبر گنج برنشسته -- اصلاح فرموده اند - و شرط تصحیح آن است
 که حتی الامکان مصحح از جا بجا کردن کلمات احتراز کند مگر اغتشاش
 شعر واضح و بصورت دیگر معلوم باشد مثلا این شعر اگر بصورت ذیل
 تصحیح شود بمتن اقرب است : بر گنج گهر (یا درج گهر) بر نشست
 حجت - جان کرده مقاو دل مصفا
 در چیست ضمیرش ته بلکه گنجی است
 بیت دوم حدسهای مارا نائید میکند
 بر کوهر کویا وزر بنو یا

(۱۱) صفحه ۳۳ سطر ۱۶ - بسن کن آن قصه رباب کنون - زرد و نالان
 شدی چورود و رباب - مصحح محترم در این شعر رود را ساز پنداشته اند و
 آن را برای تشبیه لاغری بامشبه غیر متناسب دیده - لذا رود رباب را به - تار
 رباب -- تصحیح کرده اند در صورتیکه رود هم اسم سازی است و هم اسم تارهای
 ساز ونخ های آن
 حکیم نظامی فرماید - نواخوش میزنی گرنگسند رود - پس همان رود

رباب - یعنی رشته نخ رباب - دیگر آنکه دلیلی نداریم که رود رباب یعنی رشته های آن زرد رنگ بوده چنانکه امروزسیم تارزرد است و نخ سازهای قدیم غالباً یا ابریشم بوده یا زه رود بنا براین اگر - زار و نالان شده چو رود رباب - بدانیم غلط نرفته ایم - چه زار معنی لاغر و نحیف را می دهد - یعنی مانند رود رباب باریک و ناله کننده شدی

(۱۲) صفحه ۳۶ سطر ۳ - در هزیمت چون زنی بوقار بجایستت خرد - ورنه مجنونی چرا می پامی کوبی در سرب - مصحح محترم نوشته اند - سرب بمعنای جاده در این شعر معنی نمی دهد و آنرا بمعنای غار و چاه و لانه حیوانات پنداشته اند در این صورت معنی شعر چه می شود؟ - در صورتیکه ممکن است کلمه (سرب) نایب از مضاف محذوف باشد (و یقال طریق سرب ای یتتابع الناس فیہ) (المنجد) - آنوقت سرب را بغار و چاه معنی کردن از معنی دور افتادن است بعلاوه قرینه مصراع اول مطلب را می رساند که مراد شاعر کار بیجا کردن است - زیرا در هزیمت بوق زدن - از امثال و کنایات معروف قدیم بوده و غالب شعراء آنرا استعمال کرده اند .

(۱۳) صفحه ۳۹ سطر ۲ - حاکم در جلوه خوبان بروز - نیم شبان محتسب اندر شراب - جلوه را مجلس یا محفل پنداشته اند - اولاً جمله بمتن و صواب نزدیکتر است دیگر آنکه جلوه هم در اینجا مناسبتتر از محفل است

(۱۴) صفحه ۴۴ سطر ۴ - بردین خالق مهتر گشتندی این گروه - بومسالم ار بودی و آن شور و آن چلب - گشتندی را - کی گشتی - تصحیح کرده اند - خود جمله استفهام انکاری است و احتیاج بحرف استفهام (کی) ندارد - خاصه در جائیکه فاعل ذیروح و جمع باشد - کی گشتی - که مفرد است لطفی ندارد - اینجا فاعل جمع (گروه) و البته گشتندی که جمع است انطباق است

(۱۵) صفحه ۴۷ سطر ۱۶ - اندر این راه خرد را بسرائی است گذر - برره

و رسم خرد رو که زه آن پیدا است - بسرا ئیست گذر را - بمیان است گذر - تصحیح فرموده - استشهاد بامر بین الامرین که نقطه اتصال جبر و تفویض است کرده اند - در حالتیکه سیاق شعر و ترکیب آن می فهماند که بمناسبت اشعار قبل و بعد می خواهد از آن راه مذمت کند بعلاوه تهیه ردیف (پیدا) و سایر جهات میرساند که باید - پیدائست گذر - صحیح باشد .

(۱۶) صفحه ۵۰ سطر ۲۱ - از تصحیح باز مانده - روی نیارم سوی جهان که نیارم کاین بسوی من بترز گرسنه ماراست - بجای که نیارم که بدانم اولی است - چه شد بعد تصریح میکند -

هر که بدانست خوی او ز حکیمان همراه این مار صعب رفت نیارست (۱۷) صفحه ۵۲ سطر ۱۵ - در وصف درختان در بهار - زین بیشتر کلاه و دواج سپید داشت - اکنون وشى کلاه و بهائی قبا شدست - تصحیح دواج بقبا بيمورد است چه برف بر سر درختان باریده باین نسبت کلاه و دواج (لحاف) انب است ولی در مصراع دوم که عبارت از سبزه باشد بقبا بمورد است .

(۱۸) صفحه ۵۲ سطر ۲۰ - اقرار کن بروز قضا چون بچشم سرت - نوروز مرگبارا روز قضا شده است - هر دو قضارا جزا بدانیم بمناسبت شعر پیش بهتر است : آن است نیکبخت که پوشیده بین دلش - از حشر بریقین بگواهی گیا شده است

(۱۹) صفحه ۵۳ سطر ۳ - هر دو جهان و نعمتش از بهر مردم است - زین روے جان و عقل دوگون و دوتا شده است - در این شعر جان و عقل را جان و تمت پنداشته اند - و حال آنکه در فوق صریحاً می گوید زیرا که علم و عقل ز فرمان ایزد است (ایزدت) بر دهر و جانور همه فرمانروا شده است و قصد شاعر از مزیت انسان و غلبه او بواسطه عقل می باشد چه جان بالاعم

حیوان را و عقل بالاخص انسان راست - و اهمیت انسان را بواسطه عقل گوشزد می فرماید و آنرا مستقل نشان می دهد و در شعر دیگر می فرماید - هرچیز را بها و خطر سوی مردم است - دیا و سلیم و زر بد و پربها شده است - یعنی بواسطه امتیاز عقل است که انسان از سایر موجودات استفاده می کند - در این صورت جان و تنّت مورد ندارد و در دگرگون بودن آن دو اختلافی نیست و حیوان نیز با او درجان و تن شریک و شبيه اند

(۲۰) صفحه ۵۳ سطر ۶ - از تصحیح باز مانده است - هرگونه پیش عقل رهی

کرد حس را - خویش را - انسب است

(۲۱) صفحه ۵۴ سطر ۹ - این بر فراز آنکه تو گوئیش حاجی است - انگار گو

بمکه و رکن و صفا شد است - این شعر را چنین تصحیح نموده اند
این گو بمکه رفت تو گوئیش حاجی است - انگار گو بکعبه و رکن و صفا شد است
اولا انگار گو بمعنی متکرر کجا استعمال شده دیگر آنکه ترکیب شعر بهمخورده و ناصر می خواسته است بگوید :

آنشخص بهوای آنکه تو حاجیش خطاب کنی بکعبه و رکن و صفا رفته است - برای خدا و این تصحیح مقصود او را نمیرساند مگر اینکه بخوانیم این برهوائے آنکه تو گوئیش حاجی است اذکار گو بکعبه و رکن و صفا شد است دلیل آن شعر بعد است -

آنکو بهندوان شده یعنی که غازیم از بهر بردگان نه زبهر غزا شده است

(۲۲) صفحه ۵۶ سطر ۷ - ای کشته دل تو سیه از گردجهالت - نا این دل

چون قار تو پرگرد و قار است - چون قار سیه نیست دل ما و پراز گرد - گر چه دل چون قار تو پرگرد و غبار است - این دو شعر را مصحح چنین تصحیح کرده که هر دو گرد و غبار صحیح است و برای اثبات حدس خویش عقیده قدما

را که شمس قیس رازی و سایرین ایراد کرده اند که ممکن است شاعر قافیہ را دو مرتبه پی در پی تکرار کند سند قرار داده اند و نوشته اند که ناصر هم این کار را کرده و دلیل آن دو شعر را استشهاد نموده اند که ناصر (مرهون) را در یک قصیده دو مرتبه ردیف کرده - پس اینجا هم گرد و غبار را پیاپی آورده اولاً اگر بخواهیم این دورا هر دو گرد و غبار بدانیم شعر بسیار سست و خارج از حد ناصر خسرو می شود دیگر آنکه کلمه قار را چند بار بيمورد تکرار نمیکند مگر اینکه چنین تصحیح کنیم

ای گشته دل تو سیه از گرد جهالت تا این دل چون قارتو پر گرد تقار است
چون غار سیه نیست دل ما و پراز گرد گرچه دل چون غار نو پر گرد و غبار است
زیرا مقصود اصلی ناصر از تکرار قار و غار همان جناس لفظی آن است - بعلاوه
تصریح غار پر از گرد غار با غین است که هم سیاه و پر گرد و خاک است و قار
با قاف گرد و غبار ندارد - پس قار تقار با قاف و غار پر غبار البته با
غین است .

و اما ردیف مرهون را که نوشته اند ناصر در یک قصیده تکرار کرده بدو
معنی است نه بیک معنی چنانکه مصحح پنداشته اند .
زیرا در صورتی که کلمه بدو معنی باشد آوردن در یک قصیده ضرری
ندارد خاصه در اینجا که ناصر مرهون شد را بفاصله چهار شعر آورده در شعر
اول بمعنی گرو شده - ورهن شده

دل بکروگان این جهان ندم .. گرچه دل تو بدهر مرهون شد

و در شعر دیگر بمعنای مأخوذ :

دل بهوے چون دهی که چون تو بدو بیشتر از صد هزار مرهون شد

(الرہین والمرہن) مرهون کل ما احتبس به شیئی - یقال انارہین باعمالی

اے مأخوذبها (المنجد) این تصحیح بقدری بدیهی است که هر صاحب ذوقی بصحت آن اذعان می کند - از آن گذشته ممکن است مرهون شعر دوم (موهون) بوده باشد بعلاوه ناصر در جاهای دیگر هم غار را بادل قسم دیگر آورده .
 بغار سنگین درنه بغار دین اندر رسول را بدل پاک صاحب الغاریم
 در ضمن اشارتی است به تشبیه غار بدل آنهم دل - پاک یعنی دل پاک غار مانند
 وبی گرد و غبار . -

(۲۳) صفحه ۶۵ سطر ۱۰ - آنسر که بزیر کله آرز برنج است - در مرتبه دور
 است از آن سر که بدار است - در مرتبه دون است اولی بنظر می رسد
 (۲۴) صفحه ۵۶ سطر ۱۲ - بیهوده و دشنام مگردان بزبان بر - کاین هر دو
 ز تو باربر آر است و بار است - مصحح نوشته اند - معنائی مناسب برای این شعر
 بنظر نمی رسد و برای الصاق دو مصراع و ایجاد معنی مناسب مصراع دوم را چنین
 پنداشته اند .

بیهوده و دشنام مگردان بزبان بر کاین هر دو زبان را بزه و عیب و عوار است
 - البته دلیلی هم برای اثبات این پندار دارند و آن اینست که ناصر بزه
 و عیب و عوار را در اشعار خویش می آورد - لیکن شرط تصحیح آن است که
 در شعر تفسیر و تفحص کرده غلط را پیدا کنند - نه اینکه ابیات پیچیده را
 بفهم خود نزدیک کنند - چنانچه این بیت را با کم و بیش اصلاحی می توان
 درست کرد - مثلاً - کاین هر دو ز تو یار بر آراست و بد آراست -

یعنی بیهوده و دشنام یار را از تو برمی آورد (جدامی کند) و بد می آورد
 (جلب شر می کند) - و بر آوردن بمعنی جدا کردن هنوز در افواه
 باقی است .

(۲۵) صفحه ۵۷ سطر ۸ - وز خس و از خار به بیگانه و گاه - روغن و بیدو کنی و

دوغ و ماست - تبدیل (بیگانه و گاه) به پستان گاو چه ضرورتی دارد - در صورتی که لفظ (کنی) موجود است - و انسان خس و خارا در پستان گاو روغن و پینو نمیکند - (۲۶) صفحه ۵۸ سطر ۱۱ - کارکنان زهر دو ولیک - کارکنی صعبتر اندر

گیاست - بعوض - زهر دو - جواهر یا عناصر - پنداشته اند (بهرسو) یا زهرسو بمتن و صواب اقرب است .

مراد اینکه کارکنندگانی بهر سو هستند لیکن کارکننده ای بزرگ در

گیاهان موجود است .

(۲۷) صفحه ۷۶ سطر ۲۱ - مرد دانا بد رشید و چرخ نادان بد کنش - نزد

یکدیگر هگرز این هردو را بازار نیست - مصحح محترم کلمه (بدرشید) را (نیک فعل) یا (راستکار) دانسته اند - در صورتی که (بدرسید) یا (بدرسیده) بمتن و صواب اقرب است - یعنی ستم دیده و مظلوم

(۲۸) صفحه ۸۳ سطر ۲۶ مهین عالم اینرا نهد فیلسوف - که منزله انبیا و

اصفیاست - مصحح این شعر را الحاقی دانسته از ناصر نمیدانند زیرا با مذاق او نزدیکش نیافته اند - پس باین لحاظ شعر دوم این قصیده هم نباید اصلی باشد و نیز شعر قبل (مطلع) که چنین است :

زمین است و آبت و آنگه هواست و باز آتش آمد بترتیب راست
کهبین عالم این را نهد فیلسوف که زندان جانست و دام بلاست
بنا بر این حجتی باهر در الحاقی بودن آن شعر نیست - مگر مصحح

بیان نمایند .

(۲۹) صفحه ۸۴ سطر ۲۵ - نشاند از حله‌ها بی مهر مهتر - با اینکه این شعر

تصحیح شده حلیه‌ها بجای حله‌ها مناسب است .

(۳۰) صفحه ۸۵ سطر ۳ - چو آتشخانه گر بر نور شد باز - کجا شد زنت

و آن زند خوانت - در این شعر و تعلیقات مصحح شرحی مبسوط در باب کتاب زند و اوستا ایراد کرده عاقبت در پایان کلام نوشته اند مقصود روحانی زردشتی است و حال آنکه مقصود از زند خوان اینجا بلبل است که شعرا آنرا زند خوان و زند باف کنایه نموده اند مخصوصاً شعر بعد روشن می سازد :

هزیمت شد هانا خیل بلبل ز بیم زنگیان بی زبانت
وزنگی بی زبان کنایه از کلاغ وزاغ است .

(۳۱) صفحه ۸۴ سطر ۷ - مداوا بود سیری جانور - نه این درد راهیچگونه

دواست - سیرے را بهتری تصحیح کرده اند بسیار دور از ذوق است - به
مناسبت (۹) در مصراع دوم این شعر چنین انطباق است

نه اورا بود سیری از جانور نه این درد را هیچگونه دواست

یعنی اثرهای مرکب از جانور خوردن سیری نیست .

(۳۲) صفحه ۸۵ سطر ۵ - مرا از خواب نوشین دوش بجهاند سحر گاهان یکی

زین زنگیانت - بجای سحر گاهان سراسیمه لطفی ندارد - نیاگاهان بمتن
نزدیکتر از سراسیمه است .

(۳۳) صفحه ۸۵ سطر ۱۹ - از تصحیح بازمانده - همه دام جهان بود است بر تو

تن و اسباب و عمر و سوزیانت - همه وام جهان است - چه شعر
بعد میگوید : در اورا وامهای باز خواهند

(۳۴) صفحه ۸۹ سطر ۱۳ - چو برق روشن و خوبست در سخن معنی - برون

زمعنی دیگر بخار و باد و نم است

در این شعر ناصر سخن را به ابر مانند کرده و معنی را برق پس سخن

بی معنی مانند ابر بی برق است - که عبارت از بخار یا آب و آتش باشد :

برون ز معنی دیگر بخار و نار و نمست - چه ظن (تم) یامه و میغ شمول
برق را خارج می‌سازد .

(۳۵) صفحه ۱۰۰ سطر ۱۰ -- سپس آن پسران روبرو از آنکه ترا - پسران
علی و فاطمه ز آتش سیرند - در این شعر (پسر) را (پسر) - تصحیح فرموده اند
یعنی (ای پسر) در صورتی که متن بصواب اقرب است - یعنی پسر در پی
ایشان برو -

(۳۶) صفحه ۱۰۴ سطر ۲۲ - بل کشاورز خدایست و در او کشت حکیمان - و در او
این جهلاشان مثلاً چون خس و خازند -- (کشاورز خدای) را (کشاورز جهان)
پنداشته اند با اینکه تصریح بمزرعه بودن کشاورز فرموده اند -- شعر قبل چنین
است - ای خردمند گمان بر که جهان خوب درختیست -- که بر او اهل خرد
خوشمزه و بوئے ثمارند - بل کشاورز خدای است . . . البته می‌رساند که اشاره
بجهان در شعر قبل است و کشاورز جهان بی‌مورد

(۳۷) صفحه ۱۱۶ سطر ۱۰ - خوب یکی نکته یادمست از استاد -- گفت نگشت
آفریده هیچ به از داد -- جان تو با این چهار دشمن بدخو - نگرفت آرام جز
بداد و باستاد -- در شعر اخیر مصحح محترم باستاد را بستد پنداشته اند یعنی
بگرفت و حال آنکه (باستاد) اولی است یعنی بایستاد - چه داد در این شعر
معنی عدل و میانه روی را می‌رساند نه داد را -- غرض آنکه می‌گویند -- جان
تو با این چهار دشمن بدخو [چهار عنصر یا چهار خلط] -- بواسطه اعتدال
بر جای مانده و ترا حیات بخشیده - هر گاه یکی از آن چهار از حد میانه روی و
داد منحرف شد و بر سایرین غلبه یافت ترا بهلاکت میرساند .

(۳۸) صفحه ۱۲۱ سطر ۲۴ -- در بنمگاه مالک ساقی زمانه اند - این ابلیهان که
در طلب جام کوثرند - این شعر را چنین تصحیح نموده اند در بنمگاه بیلک

و طوغان چمانه اند -- سپس نوشته اند - ناصر از چمانه بودن در اینجا چیزی را اراده کرده که اعراب از (حلس بیوت) و فرانسه ها از (.....) اراده کنند. اولاً فارسی این کنایات (جل شدن و بنجل شدن) است دیگر آنکه هیچگاه چمانه بودن را در فارسی معنای حلس بیوت نبوده و در صورت بودن کجاوکی استعمال کرده - دیگر آنکه متن این شعر بامختصر اصلاحی اقرب بصواب است - چنین : در بزمگاه مالک ساقی و مانه اند (مانه برون خانه اسباب و ضروریات خانه است - برهان قاطع) و خود ناصر در جای دیگر میگوید بدانش بیلغنج نیکی کزین جا - نیابند باتو نه خانه نه مانه - پس در صورتیکه خود شعر معنایی رسا داشته باشد جهت ندارد آن را مغشوش کنیم - چه مناسبات - مالک دوزخ و کوثر - ساقی و جام و سایر صنایع لفظی آن محفوظ میماند - گذشته از اینها ساقی دوزخ و شراب آن مقصود از شرب اهل جهنم است - فشار بون علیهم شرباً من حمیم - قران -

(۳۹) صفحه ۱۳۲ سطر ۸ یکی تخم خورده است از بیفلاحی - همی کار همواره ییکار دارد - این شعر از مصحح فوت شده - ظاهراً -- یکی تخم خورد است (یا تخم خود خورده) از بیفلاحی - همی کار همواره ییکار دارد - مراد آنکه در این مزرعه یکی تخم را که سرمایه زراعت او بوده است خورده و کشت نکرده اینک که موقع درواست باید به ییکارے و فعلاً گئی برود - سعدی این مضمون را چنین فرموده :

هر که محصول خود بخورد خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

(۴۰) در صفحه ۱۳۸ سطر ۱۴ - از تصحیح باز مانده - اگر اندوه این است

ای برادر شعر حجت خوان -- ظاهراً - گرت اندوه دین است -

(۴۱) صفحه ۱۴۳ سطر ۵ -- شوم شاخیت طمع زی وی اندر منشین-ورنشینی

ترهد جانت از اندوه و گزند - ظاهراً شوم طاقیست طمع زیر وی. اندر منشین
زیرا در اشعار پیش - در گه انبوه بلند - و بر آن در چو کند - و بر در
میر - و شعر بعد - گر بلند است در میر تو سرپست مکن - موجود است پس
بدون وجود هیچ قرینه شاخ بیمورد و طاق انبست است .

(۴۲) صفحه ۱۵۴ سطر ۲۴ - صعبی تو و منگری گرانیکار - نزدیک تو صعب

نیست منکر - صعب نیست و منکر - دانسته اند .

گذشته از آن که وزن مغشوش میشود صعب در این معنی سخت و بسیار را

میدهد و نظیرش در نثر و نظم فارسی بسیار است .

(۴۳) صفحه ۱۶۳ سطر ۴ - مردمان بر تو بخندند ای برادری گمان - چون

پلاس و ژنده را سازی بدیا آستر - یعنی اگر آستر دیا را پلاس و ژنده کنی .
مردم بر تو بخندند - اولاً ممکن است آستر پارچه قیمتی کم قیمت باشد و چندان
جای خنده نیست - لیکن اگر بخوانیم - چون پلاس و ژنده را سازی ز دیا آستر
البتہ بیشتر جای خنده است .

(۴۴) صفحه ۱۹۲ سطر ۹ - گر امروز غافل بوی همچین - بدین درد فردا

بمانی حسیر - گر امروز غافل بوی همچو دی - اولی است بمناسبت داشتن
سه زمان و بیمعنی بودن همچین - امروز - دی فردا - و نظیرش در اشعار ناصر
فروان است .

(۴۵) صفحه ۱۹۵ سطر ۱۵ - مردمان آهن سیار بسودند ولیک - نبود دود لطیف

و خنک و تر و مطیر - مصحح محترم در این شعر شریب اصلاحی فرموده اند - پس از
آنکه کلمه (بسودند) را بیمعنی تصور کرده اند - نوشته اند - (والظاهر هیزم بسیار
بسوزند) تصحیح این شعر چنین اولی است :

مردمان زاهن بسیار بسودند (یعنی سود می‌برند) ولیک - اشاره بآیه (و انزلنا الحديد فيه باس شديد و منافع للناس) - نبود (یانه بر) دود لطیف و خنک ابر مطیر ... مراد آنکه مردم از آهن بسیار فایده می‌برند لیکن نه باندازه فوایدیکه از دود لطیفی مانند ابرایشان عاید میگردد و اما تبدیل تر بار و کلمه دود - باز هم ناصر از این مقوله دارد -

نظر کن بلاله و بابرو بین
جدا نار از دود و از دود نار
چنانکه در ذیل شعر آهن صریحاً می‌گوید :

شرف چیز بهنگام پدید آید ازو چون پدید آمد تشریف علی رور غدیر
غرض ناصر آن است که هرچیز را در نفس خود خاصیتی جداگانه است
که در دیگر اشیاء نیست - و آهن بدان سختی از حیث فایده نمیتواند بادود لطیفی
برابری کند .

(۴۶) صفحه ۱۹۹ سطر ۹ - زبس سرد گفتار های شمال - بریده شد از گل دل
جویبار - لب جویبار اولی است - چه دل جویبار همیشه از گل خالی است .
(۴۷) صفحه ۲۰۹ سطر ۱۰ - این پشگخانه جای من و تونی - اهالش ستوروز خرفه
بشمارش - اولی چنین است : اهالش ستوروز خرفه نشخوارش -

بقیه دارد - حسین - مسرور
مراتب فصل و ذوق آقای میرزا حسین خان مسرور و شیرینی نگارش ایشان
بر اهل ادب و ذوق پوشیده نیست مخصوصاً تحقیقاتی که در تصحیح و حل مشکلات
دیوان حکیم ناصر خسرو فرموده اند بسی گرانها و قابل تدقیق و مطالعه می‌باشد
ما نظریات خود را که غالباً با آقای مسرور موافق است در خاتمه خواهیم نگاشت .
کسانیکه دیوان طبع جدید حکیم ناصر خسرو را دارند نباید ازین حواشی و
تحقیقات غفلت کنند -
وحید